

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و شصت و ششم





خانم لیلا



خلاصه غزل ۲۰۰ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور

نام شتر به تُرکی چه بُود؟ بگو: «دَوا»
نام بچه‌ش چه باشد؟ او خود پِی‌اش دَوا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
-دَوا: دَوَه؛ واژه‌ای ترکی به معنی شتر
-دَوا: دوان، دونده

«شتر» در این غزل نماد قضا یا خداوند است.
«بچه شتر» هم نماد انسان است.

نام شتر به تُرکی چه بُود؟ بگو: «دَوا»:
 در ترکی به شتر چه می گویند؟ تو بگو: «دوا». [مولانا می خواهد شتر را که تقریباً یک حیوان بدون شکل و فرم است، به کسی که آن را ندیده و نمی شناسد معرفی کند. هر کسی که فارسی زبان است نام ترکی شتر را که «دَوَه» است، دوا می شنود اما مولانا عمداً از واژه «دوا» استفاده می کند تا به داروی شفابخش هم که ذات خداوند است، اشاره کند. مولانا از این تمثیل می خواهد نتیجه بگیرد که ما یک باشنده‌ای را که شکل و فرم ندارد نمی توانیم در ذهن توصیف کنیم.]

نام بچه‌ش چه باشد؟ او خود پیاش دَوا:
 نام بچه‌اش چه باشد؟ انسان مانند بچه‌شتریست که به دنبال مادرش می دود که در اصل قضا یا خداوند است. هویت و نام این باشنده این است که دنبال مادرش بدود.

نکته ۱:

مولانا می خواهد با چنین تمثیل ساده، روستایی و پیش پا افتاده رابطه بین انسان و خدا را نشان دهد که انسان در واقع از جنس آست و زندگی است و خود زندگی بی شکل است. پس تا زمانی که بر حسب جسم می خواهد خدا و خودش را بشناسد، موفق نخواهد شد.

نکته ۲:

این بیت یک عیب بزرگی را در ما نشان می دهد که هیچ کدام از ما به آن اهمیت نمی دهیم و آن این است که ما در شناخت خداوند یا زندگی با ذهن عمل می کنیم. خداوند را توصیف می کنیم. مثلاً می گوئیم خداوند عادل، ظالم و جبار است.

نکته ۳:

رابطه ما با خداوند این است که دائماً دنبال او بدویم. بنابراین لازم نیست اصلاً اسمی روی بچه شتر که خود ما هستیم، بگذاریم. بچه شتر طبیعتاً دنبال مادرش می رود.

نکته ۴:

ما با سبب سازی کردن در ذهن دنبال چیزهای بیرونی می دویم و به جای خداوند هم چیزی را در ذهنمان تصور کرده ایم که مولانا می گوید آن تصویری که از خداوند ساخته اید و دنبالش می گردید، درواقع شیطان را جست و جو می کنید.

ما زادهٔ قضا و، قضا مادر همه‌ست
چون کودکان دوان شده‌ایم از پی قضا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۰

«قضا» مغز و فکر خداوند است.
ما زادهٔ قضا و، قضا مادر همه‌ست:
ما در هر لحظه چه در ذهن باشیم و چه مرکزمان عدم باشد زادهٔ قضا هستیم و قضا مادر ماست. [«قضا و
گن فکان» یعنی در این لحظه زندگی یا خداوند فکر می‌کند و می‌گوید «بشو و می‌شود». اما بهترین حالت قضا
موقعی‌ست که ما مرکزمان عدم است.]

چون کودکان دوان شده‌ایم از پی قضا:
ما نیز مانند کودکان که دنبال مادرشان می‌دوند، باید هشیارانه به دنبال قضا دوان‌دوان برویم یعنی در اطراف
همه اتفاقات قضا باز کنیم و قضاوت و مقاومت را صفر کنیم. [اما اگر چیزی را به مرکزمان بیاوریم و برحسب
آن ببینیم تنبیه می‌شویم، ممکن است اتفاق بدی برایمان بیفتد.]

ما شیر از او خوریم و همه در پی اش پریم
گر شرق و غرب تازد، ور جانب سما
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-سما: سماء، آسمان

«شرق» در این جا منظور فضای گشوده شده است.
«غرب» هم به ذهن اشاره دارد.

ما شیر از او خوریم:
باید فضا را باز کنیم و از خداوند با مرکز عدم شیر بگیریم نه از چیزهای این جهانی، مثل زیاد شدن پول، تأیید و توجه و قدردانی مردم.

و همه در پی اش پریم:
مانند بچه شتر که می پرد تا به مادرش برسد، ما هم از روی همانیدگی ها می پریم تا به فضای یکتایی برسیم و اگر ذهنمان چیزی نشان دهد آن را کنار می زنیم.

گر شرق و غرب تازد، و جانب سما:
اگر زندگی ما را به ذهن ببرد و یا به فضای گشوده شده، در این رفت و آمد ما بین فضای یکتایی و ذهن، ناگهان زندگی می گوید از ذهن بپرید.

طبلِ سفر زده‌ست، قدم در سفر نهیم
در حفظ و در حمایت و در عصمتِ خدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
-عصمت: نگهداری و حفاظت

طبلِ سفر زده‌ست، قدم در سفر نهیم:
زندگی از وقتی که وارد این جهان شده‌ایم، طبلِ کوچ و سفر را از ذهن به فضای یکتایی زده‌است.

در حفظ و در حمایت و در عصمتِ خدا:
او در این سفر همیشه با ماست. کافی‌ست اولین قدم را که فضاگشایی‌ست برداریم، او ما را در این سفر حفظ،
حمایت و نگهداری می‌کند.

نکته:

قانون این است که بدن ما همیشه سالم باشد. اگر لحظه به لحظه با استرس، طلب کردن زندگی از چیزهای ذهنی، آوردن آنها به مرکزمان و غلط دیدن، از حفظ و حمایت و عصمت خدا خارج شویم و زیر حفاظت و حمایت شیطان درآییم، همه چیز را خراب می‌کنیم و در چنین وضعیتی خداوند برای کمک و همراهی ما چگونه به ما دسترسی پیدا کند؟

در شهر و در بیابان، همراه آن مهیم
ای جان غلام و بنده آن ماه خوش لقا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

«شهر» منظور فضای گشوده شده است.
«بیابان» هم در این جا منظور بیابان ذهن و همانیدگی است.
«ماه» یعنی خداوند.

در شهر و در بیابان، همراه آن مهیم:
در فضای گشوده شده و در ذهن مرکز همانیده، ما همراه خداوند هستیم. با فضاگشایی و با عدم کردن مرکز، از
حمایت و از نگهداری و کمک او می توانیم استفاده کنیم.

ای جان غلام و بنده آن ماه خوش لقا:
جانِ ذهنی من غلام و بنده آن خداوند خوش سیماست. یعنی هرچه را که من با ذهن فکر می‌کنم و می‌بینم، زیر
پا می‌گذارم و فدای آن ماه خوش دیدار می‌کنم. هر موقع او را می‌بینم یک اتفاق خوب می‌افتد، هر موقع به او
وصل می‌شوم بینش من عوض می‌شود و هر موقع از زندگی قطع می‌شوم خرابکاری می‌کنم و به بیابان ذهن
می‌روم.

آنجاست شهر کآن شه ارواح می گشد
 آنجاست خان و مان که بگوید خدا: «بیا»
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

آنجاست شهر کآن شه ارواح می گشد:
 شهر فضای گشوده شده آنجاست که شاه همه هشیاری‌ها، خداوند، ما را به سوی خود می کشد.
 آنجاست خان و مان که بگوید خدا: «بیا»:
 خان و مان، جای زندگی ما و بستگان و همشهریان ما همان فضای یکتایی است. جایی که ما مرکز را عدم کنیم و
 خدا به ما بگوید: «بیا به سوی من»

کوتاه شود بیابان، چون قبله او بُود
پیش و سپس چمن بُود و سروِ دلُربا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

کوتاه شود بیابان، چون قبله او بُود:
بیابان ذهن و همانیدگی‌ها کوتاه خواهد شد، وقتی که مرکز ما عدم و قبله ما خداوند شود و قبله ذهنی از بین
برود.

پیش و سپس چمن بُود و سروِ دلُربا:
اگر همین حالا فضا را باز کنیم، هم گذشته ما زیبا دیده می‌شود و هم آینده ما و همچون سرو دلربا به‌عنوان
هشیاری بر ذات خود قائم خواهیم شد و زندگی در ما زنده می‌شود. [اما اگر فضا را ببندیم، گذشته و آینده
دردناک و ویران دیده می‌شود.]

کوهی که در ره آید، هم پشت خَم دهد
کای قاصدانِ معدنِ اجلال، مرحبا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

«کوه» نماد من‌ذهنی‌ست.
کوهی که در ره آید، هم پشت خَم دهد:
کوه من‌ذهنی که در راه پیش می‌آید، پشتش را خم می‌کند و کوتاه می‌شود.
کای قاصدانِ معدنِ اجلال، مرحبا:
که ای راهیان، ای مسافران، ای کسانی که می‌خواهید به جلال و شکوه خداوند زنده شوید، خوش آمدید.

نکته:

وقتی به من ذهنی خود نگاه می کنیم، می بینیم روبه رو شدن با چنین کوه عظیمی از دردها و همانیدگی ها بسیار سخت و دشوار است. ممکن است ناامیدانه با خود بگوییم این کوه را نمی شود از میان برداشت. اگر فضا را باز کنیم، قبله ما خداوند شود، این کوه پشت خم می کند، کوچک به نظر می آید و با ما همکاری می کند. اما اگر از جنس جسم شویم، این کوه بسیار بزرگ به نظر می رسد. برای همین مردم با سبب سازی کار می کنند و تغییر خودشان را به عنوان من ذهنی غیرممکن می دانند.

همچون حریر، نرم شود سنگلاخ راه
چون او بُود قلاوزِ آن راه و پیشوا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-قلاوز: قلاووز، راهنما، پیش‌آهنگ

وقتی زندگی رهبر، پیشوا، راهنما و هدایت‌گر ما در راه تبدیل شدن به خداوند می‌شود، این دردها و همانیدگی‌ها که تا قبل از آن همچون سنگلاخ و سنگ‌های تیز راه بودند، مانند حریر نرم و لطیف می‌شوند. انداختن همانیدگی‌ها برای ما روان و آسان و بدون سبب‌سازی‌های ذهن اتفاق می‌افتد.

ما سایه‌وار در پی آن مه دوان شدیم
ای دوستانِ همدل و همراه، اَلصَّلا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

ما سایه‌وار در پی آن مه دوان شدیم:
ما مانند سایه تسلیم و خاموش، پابه‌پای آن ماه، آن راهنما و پیشوا که نور هدایت مسیر ماست، دوان شده‌ایم.
[مرکز را که عدم می‌کنیم خداوند پیش می‌رود، ما هم سایه او هستیم و پشت سرش می‌رویم.]
ای دوستانِ همدل و همراه، اَلصَّلا:
ای انسان‌ها که در ذات، همدل و همراه هم هستید، دل شما یک قبله و مرکزتان عدم است، همه بیایید.

نکته ۱:

تمام کسانی که فضا را گشوده‌اند، همدل هستند. در دنیا یک دل بیشتر وجود ندارد آن هم خود زندگی است. تمام انسان‌ها باید آن یک دل بشوند.

نکته ۲:

ما باید به همه کمک کنیم. هر کسی مثل مولانا که به زندگی زنده می‌شود خداوند از طریق او و ارتعاش او می‌خواهد به همه کمک کند. مولانا نگفته‌است که شعرهای مرا فقط یک عده‌ای از انسان‌ها با رنگ و نژاد و باور و ملیت خاصی بخوانند. ما انسان‌ها می‌توانیم همراه هم شویم وقتی به عشق زنده هستیم.

دل را رفیقِ ما کند آن کس که عذر هست
زیرا که دل سبک بُود و چُست و تیزپا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-چُست: چالاک
-تیزپا: تندرو، بادپا

«عذر» وجود من‌ذهنی و جبر ماندن در آن را بیان می‌کند.

دل را رفیقِ ما کند آن کس که عُدْر هست:
 [مولانا از زبان زندگی می گوید:] آن کسی که من ذهنی دارد هنوز فضای درونش آنچنان که باید باز نشده، باید دلش را رفیقِ زندگی و مرکزش را رفیقِ عدم کند. یعنی با فضاگشایی با ما همراه شود و به ما نگاه کند، نه با سبب‌سازی ذهن و عقل جزوی.
 زیرا که دل سبک بُود و چُست و تیزپا:
 چنین دلی که رفیق و قرینِ زندگی شده‌است، می‌تواند آسان بجنبد و تیزپا و تندرو است و در جبر و کاهلی من‌ذهنی گیر نمی‌کند.

نکته:

«دل را رفیقِ ما کند» یعنی شما به حرف مولانا گوش می‌کنید. ستیزه و مقاومت ندارید، فضا را نمی‌بندید، واکنش نشان نمی‌دهید، درد ایجاد نمی‌کنید، حساست و تنگ‌نظری ندارید و بخشش و فراوانی زندگی را به معرض نمایش می‌گذارید.

دل مصر می رود که به کشتیش وهم نیست
دل مکه می رود که نجوید مهاره را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-مهاره: جمع مهر به معنی گره اسب، در این جا هر مرکوب اهلی و رام شده.

«مصر» سَمْبُل شیرینی زندگی ست.
و «مکه» سَمْبُل فضای یکتایی ست.

دل مصر می رود که به کشتیش وهم نیست:
دلی به سوی شیرینی زندگی می رود، که نمی تواند بفهمد با چه وسیله ای و کشتی اش چیست. یعنی با سبب سازی نمی رود.

دل مگه می رود که نجوید مهاره را:
دلی به فضای یکتایی می رود که دنبال اسب و مرکب و ابزار نمی گردد.
نکته:

این دو مصراع یا این بیت نشان می دهد که شما با ابزار ذهنی نباید به سوی خدا بروید. باید دل بدهید و فکر و عملتان را با مولانا یکی کنید. می بینید که شما کم کم از به کار بردن ابزارها و سبب های ذهنی پرهیز می کنید.

از لنگی تن است و ز چالاکي دل است
 کز تن نجست حقّ و ز دل جُست آن وفا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

«لنگی تن» یعنی سبب‌سازی ذهن، آوردن چیزهای ذهنی به مرکز، تندتند فکر کردن و برحسب آنها عمل کردن. با تندتند فکر کردن، آوردن چیزها به مرکز و با سبب‌سازی نمی‌شود به خداوند زنده شد و او را جُست. [تقریباً همه مردم در جهان می‌خواهند با «لنگی تن» به خداوند زنده شوند. با باورهای همانیده، دردپرستی، مکان‌پرستی و بت‌پرستی. آنها فضا را باز نمی‌کنند.] اما اگر فضای درون انسان باز شود دل او چالاک و چست و پذیرا می‌گردد. با آن دل چالاک به پیمان الست وفا می‌کند و هر لحظه می‌داند که از جنس خداست، نه از جنس آفلین. همانیدگی‌ها را سریع شناسایی می‌کند و از روی آنها می‌پرد. علاوه بر آن هیچ ناموس، پندار کمال و دردی هم ندارد.

نکته:

من ذهنی دائماً در جفاست؛ چون هیچ موقع نمی گوید من از جنس خداوند هستم و نمی تواند از آن جنس باشد.
من ذهنی باید متلاشی شود تا ما از لنگی درآییم؛ البته ما دائماً در دوام و قوام آن می کوشیم چون فکر می کنیم
من ذهنی هستیم و با آن جفا می کنیم.

اما کجاست آن تنِ هم‌رنگِ جان شده؟
آب و گلی شده‌ست بر ارواح، پادشا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۰

«تن» در این جا من‌ذهنی است.
«آب و گل» منظور تن جسمی، فکرها و من‌ذهنی است.
«ارواح» مقصود هشیاری‌هاست، هشیاری هر آن چیزی که در جهان وجود دارد، مانند حیوانات و نباتات.

اما کجاست آن تنِ هم‌رنگِ جان شده؟:
 اما کجاست آن انسانی که با سبب‌سازی من‌ذهنی ایجاد کرده، ولی حالا با خواندن ابیات مولانا به جایی رسیده
 که من‌ذهنی را با تمامی قضاوت، مقاومت و ناموسی که داشته کنار بگذارد و با ذهنش تشخیص دهد که باید
 فضا را باز کند و هم‌رنگِ جان و فضای گشوده‌شده شود؟

آب و گلی شده‌ست بر ارواح، پادشا:
 چنین انسانی به آرزو و مقصود آمدنش به این جهان یعنی زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند، رسیده‌است.
 بنابراین من‌ذهنی‌اش دیگر من‌ذهنی آسیب‌زننده به خود و دیگران نیست، بلکه بر همه هشیاری‌ها پادشاه
 شده‌است.

نکته ۱:

تمامی هشیاری‌ها اعم از جماد و نبات و حیوان، با نگاه کردن به وضعیت کنونی بشر، با زبان حال می‌گویند این انسان با هشیاری جسمی خیلی عقب‌افتاده و با من‌ذهنی به خودش ضرر می‌زند.

نکته ۲:

فضای ذهن همانیده پر از زیان است، بنابراین انسانی که ذهنش هم‌رنگ و در امتداد عدم قرار نگرفته، زیر بار استرس و فشار رفته‌است و جسمش را خراب می‌کند.

ارواح خیره مانده که این شوره‌خاک بین
از حدّ ما گذشت و مَلِک گشت و مُقْتَدَا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

«ملک» به دو صورت خوانده و معنا می‌شود:
«مَلِک» به معنای پادشاه و «مَلِک» یعنی فرشته
ارواح خیره مانده که این شوره‌خاک بین:

[وقتی ما انسان‌ها از سبب‌سازی ذهن رها می‌شویم، شروع به فضاگشایی کرده و آفتاب زندگی از مرکزمان طلوع
می‌کند، به طوری که روی پای زندگی می‌ایستیم] هشیاری‌هایی که تاکنون با دیده تحقیر به ما نگاه می‌کردند، حال
در حیرت مانده و می‌خواهند به ما اقتدا کنند تا از عشق، هشیاری و تشعشع ما برای شناسایی خود استفاده
کنند. بنابراین با خود می‌گویند این مخلوق خاکی را ببین!
از حدّ ما گذشت و مَلِک گشت و مُقْتَدَا:

مرتبه و ارتعاش عشقی او از ما بالاتر رفت و پادشاه و پیشوای ما شد.

نکته:

انسان در من‌ذهنی قدر خودش را نمی‌داند و دست به تخریب می‌زند، به طوری که نگاه توهین‌آمیز بقیه باشندگان عالم به انسان این‌گونه است که او را شوره‌خاکی بی‌ثمر و بی‌ارزش می‌دانند. ولی مولانا به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده و مورد حیرت تمام سطوح هشیاری‌ست. ما نیز می‌توانیم از حد فرشته بگذریم تا تمامی هشیاری‌ها برای بیداری و شناسایی خودشان از ما استفاده کنند.

چه جای مقتدا؟ که بدان جا که او رسید
گر پا نهیم پیش، بسوزیم در شقا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
-شقا: بدبختی

این که گفتیم انسان زنده شده به خداوند پادشاه و پیش نماز ما شده، سخن سنجیده و دقیقی نبود. بلکه او به مقام و جایگاهی از حضور رسیده که اگر بخواهیم قدمی جلوتر از آن جا بگذاریم، در بدبختی و ناتوانی خود می سوزیم.

نکته ۱:

این بیت اشاره دارد به داستان معراج حضرت رسول و جبرئیل. این که هر انسانی برای زنده شدن به زندگی، در ابتدا احتیاج به یک واسطه دارد تا اطلاعات را به او برساند؛ مثلاً در گنج حضور ما از مولانا و دیگر یاران و عاشقان کمک می‌گیریم. اما وقتی انسان کاملاً به خدا زنده شد، دیگر به هیچ کس یا چیزی که ممکن است به ذهن بیاید و قابل تصور باشد، احتیاج ندارد. اگر آن چیز بخواهد به ما کمک کند می‌سوزد؛ بنابراین در لحظه ملاقات با زندگی، لزومی ندارد از کسی یا چیزی کمک بگیریم.

نکته ۲:

حتی طبیعت هم می‌تواند برای زنده شدن به خداوند، ما را یاری کند؛ وقتی در من ذهنی هستیم، مثلاً هشیاری یک گل با نظر حقارت به ما نگاه می‌کند و می‌گوید انسان به من احتیاج دارد تا با زیبایی و بوی خوش من حالش خوب شود. ولی وقتی فضا را باز می‌کنیم و به زندگی زنده می‌شویم، همین گل به ما تعظیم می‌کند، چراکه به وسیله ما می‌تواند زیبایی خودش را تشخیص دهد و شناسایی کند که حقیقتاً از چه جنسی است؛ از همان جنسی که او را نظاره می‌کند.

این در گمان نبود، در او طعن می‌زدیم
در هیچ آدمی مَنِگر خوار، ای کیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
-کیا: بزرگ

این در گمان نبود، در او طعن می‌زدیم:
در گمان فرشتگان و هشیاری‌های حیوانی نیست که انسان را انسان ببینند، و می‌گویند ما پیش‌بینی نمی‌کردیم
انسانی که شوره‌زارِ من‌ذهنی است، یک‌مرتبه پادشاه شود و از حد و حدود بگذرد، به‌طوری که اگر به او نزدیک
شویم بسوزیم و از بین برویم.
در هیچ آدمی مَنِگر خوار، ای کیا:
بنابراین ای بزرگوار، به هیچ انسانی با دید خواری و حقارتِ من‌ذهنی نگاه نکن.

نکته ۱:

این بیت بسیار مهم است، از این جهت که ما از زمینه روح حیوانی و من‌ذهنی خود، انسان‌ها را ارزیابی و تحقیر می‌کنیم.

نکته ۲:

ما در انسان‌های دیگر خودمان را می‌بینیم، بنابراین اگر کسی با دیده حقارت به کسی نگاه کند، قطعاً خودش را حقیر دیده و کوچک شمرده؛ زیرا طبق قانون فیزیک «ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند.» منتها ما در من‌ذهنی این اشتباه و پندار کمال خود را نمی‌بینیم.

نکته ۳:

اغلب ستیزه‌ها و جنگ‌ها نیز سر این موضوع است که ما به انسان‌ها با نظر حقارت می‌نگریم و آن‌ها را از همان جنس مورد نظارت خود می‌کنیم. به‌عنوان مثال اگر شما انسانی را گرگ‌صفت ببینید، او هم درنده‌خو می‌شود. یا اگر با نظر عشق به فرزندان نگاه نمی‌کنید و او را مجسمه می‌بینید، او هم مجسمه می‌شود.

نکته ۴:

ما به‌خاطر همانیدن با باورها و الگوهای ذهنی و دیدن برحسب آن‌ها، انسان‌های دیگر را کافر، مضرّ یا بی‌اهمیت فرض می‌کنیم. این خوار دیدن آدم‌ها بسیار خطرناک و منشأ جنگ و ستیزه، خرابکاری و لطمه زدن به یکدیگر است.

ما همچو آب در گل و ریحان روان شویم
تا خاک‌های تشنه ز ما بردهد گیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

«آب» منظور آب حیات است.
«خاک‌های تشنه» نماد من‌های ذهنی که تشنه به آب حیات بخش زندگی هستند.
«گیا» منظور کشت اولیه خداوند است که در روز آلت در جان انسان کاشته شده.

ما همچو آب در گل و ریحان، روان شویم:
[مولانا از زبان عارفان و بزرگانی که انسان‌های دیگر را خوار و حقیر ندیده‌اند، بلکه آن‌ها را از جنس زندگی می‌بینند، می‌گوید:] ما همانند آب حیات‌بخشی که در گل و سبزه روان می‌شود، زندگی را در جان انسان‌ها جاری می‌کنیم.
تا خاک‌های تشنه ز ما بردهد گیا:
تا این من‌های ذهنی تشنه که طلب زنده شدن به خداوند را دارند، از ارتعاش ما که به صورت آب حیات در جانشان نفوذ می‌کنیم، زنده شده و شروع به جوانه زدن کنند و این گیاه زندگی و جوانه هشیاری تبدیل به میوه عشق شود.

نکته ۱:

درد کشیدن و ناله کردن در من‌ذهنی، نشانه تشنه بودن همه من‌های ذهنی و نیاز داشتن به آب زندگی و فضای گشوده‌شده است. اما ظاهراً و به غلط برای رفع تشنگی دنبال آب گرفتن از همانیدگی‌هایی مانند پول و یا حتی دردهایشان هستند.

نکته ۲:

روان شدن آب حیات از عارفانی چون مولانا در وجود ما، همین حالا هم صورت می‌گیرد. وقتی که ما از همانیدگی‌ها و دردها زندگی نمی‌خواهیم، بنابراین هشیاری ما با گوش جان سپردن و عمل به ابیات و آموزه‌های بزرگان، از آب زندگی سیراب می‌شود و به تدریج عشق درون ما شروع به جوانه زدن می‌کند.

نکته ۳:

اگر به عنوان ناظر دیگران را حقیر می‌بینیم، در واقع آن‌ها را از جنس نازندگی می‌کنیم؛ در صورتی که ما نیز مانند عارفان می‌توانیم با کار کردن روی خود به عشق زنده شویم، این بار روی دیگران اثر مثبت بگذاریم و جنس آن‌ها را به عنوان زندگی تعیین کنیم.

بی دست و پاست خاک، جگرگرم بهر آب
 زین رو دوان دوان رَوَد آن آب جوی‌ها
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
 -جگرگرم: مجازاً تشنه

«آب جوی‌ها» در این جا مولانا انسان‌ها را به جوی‌ها تشبیه کرده‌است که آب حیات از آن‌ها رد می‌شود.

بی دست و پاست خاک، جگرگرم بهر آب:
 اگر انسان مانند خاک بی دست و پا، بدون سبب‌سازی و ابزارهای ذهنی، دنبال آب زندگی برود، یعنی خشک‌لب و جگر تشنه آب حیات است.

زین رو دوان دوان رَوَد آن آب جوی‌ها:

در این صورت آب زندگی جوی‌ها را طی می‌کند تا به او برسد و سیرابش کند. [پس جای هیچ نگرانی نیست.]

نکته:

جوی برنامه گنج حضور همین حالا با تفسیر ابیات مولانا، آب زنده کننده جان را به ما می‌رساند. در آینده ممکن است از طریق دیگری و براساس طرح دیگری این آب به ما برسد. به شرط این که آگاه باشیم که اتفاق این لحظه توسط زندگی می‌افتد و نه تنها به ما ظلم نمی‌کند، بلکه تماماً لطف و رحمت است.

پستانِ آبِ می خَلَد، ایرا که دایه اوست
 طفلِ نبات را ظَلَبد دایه جابه‌جا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
 -ایرا: زیرا

«جابه‌جا» منظور انسان به انسان یا مرحله به مرحله است.

پستانِ آبِ می خَلَد، ایرا که دایه اوست:
 پستانِ آبِ زندگی به اصطلاح رگ می کند و آماده نوشاندن شیره جان به همه انسان‌های تشنه است؛ زیرا که تنها
 دایه و پرورش دهنده هشیاری انسان، اوست.
 طفلِ نبات را ظَلَبد دایه جا به جا:
 انسان تشنه و نیازمند به خداوند همچون طفل شیرخواری است که دایه‌اش را طلب می کند تا در هر مرحله از
 رشد و تکاملش غذا و شیر بگیرد. از طرفی هم آب حیات همچون دایه‌ای، انسان به انسان هشیاری‌های تشنه به
 حقیقت را سیراب می کند.

نکته :

خداوند هشیاری را انسان به انسان و در هر انسان نیز مرحله به مرحله، تکامل می بخشد. انسان را به شرق فضای یکتایی و غرب همانیدگی می برد تا در نهایت یک طبقه بالاتر رود. قضا مرکز انسانی را که تشنه و طالب زنده شدن به خداست، می جوشاند تا با آب خرد ایزدی که توسط فضاگشایی جاری می شود، اشکال هایش را ببیند و شفا دهد.

ما را ز شهرِ روح، چنین جذبه‌ها کشید
در صد هزار منزل، تا عالمِ فنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

«شهر روح» منظور فضای یکتایی است.
ما را ز شهرِ روح، چنین جذبه‌ها کشید:
از فضای یکتایی، چنین جذبه‌هایی که توسط خود خداوند و عارفانی چون مولانا انجام می‌شود، ما را آن قدر
کشید و بُرد...
در صد هزار منزل، تا عالمِ فنا:
تا آن که سطح به سطح مراحل زیادی بالا رفتیم و به عالم فنا و وحدت با خداوند رسیدیم. [به طوری که دیگر
هیچ همانندگی در مرکزمان باقی نماند.]

نکته ۱:

دل ما مانند برگ گاهی است که کن فکان خداوند مانند تندبادی آن را متناوباً به ذهن و به فضای یکتایی می برد. وقتی به ذهن می رویم و با چیزی همانیده می شویم، سپس داغ آن همانیدگی را بر دل ما می گذارد تا با شناسایی و انداختن آن یک مرحله بالاتر برویم. اما پندار کمال من ذهنی با اعتراض و شکایت می گوید: «من گمان می کردم همانیدگی هایم تمام شده و به خدا زنده شده ام. چرا دوباره خشمگین و ناراحت شدم؟!»

نکته ۲:

این بالا و پایین شدن ها یعنی ما هنوز از سبب سازی ذهن خارج نشده ایم. بنابراین بدون این که ناامید شویم باید بدانیم که روند زنده شدن به خداوند آن قدرها هم که فکر می کردیم ساده نیست. منازل و مراحل تبدیل بسیار زیاد است.

باز از جهانِ روح، رسولانِ همی رسند
پنهان و آشکارا، باز آ به آقربا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
-آقربا: آقرباء، جمعِ قریب، نزدیکان، خویشان

«جهان روح» منظور فضای یکتایی است.
«آقربا» مقصود خویشاوندان عشقی ما انسان‌هاست.

باز از جهانِ روح، رسولان همی رسند:
از فضای یکتایی رسولان و فرستادگانی مثلاً به صورت یک پیغام معنوی، یک بی‌مرادی و یا قرین شدن با انسانی دیگر...

پنهان و آشکارا، بازآ به اقربا:
آشکارا و یا به صورت ارتعاشی پنهان می‌رسند. و به ما ندا می‌دهند که در ذهن نمان، بیا به سوی خویشان معنویات در فضای یکتایی. [یعنی فضا را باز کن و به خداوند تبدیل شو.]

نکته:

باید قبول کنیم که یک سری پیغام‌ها به عنوان رسولان پنهانی روی ما کار می‌کنند. پس بدون تفسیر ذهنی و مقاومت و قضاوت باید اجازه دهیم که روی ما اثر سازنده بگذارند.

یارانِ نو گرفتی و ما را گذاشتی
 ما بی تو ناخوشیم، اگر تو خوشی ز ما
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

«یارانِ نو» منظور همانیدگی‌ها هستند.
 یارانِ نو گرفتی و ما را گذاشتی:

ای انسان، تو در جهانِ فرم که با ذهن کار می‌کنی، جفت و قرین همانیدگی‌ها شده‌ای، آن‌ها را به‌عنوانِ یاران تازه انتخاب کردی و فراموش کردی که یاران اصلی تو به‌عنوان هشیاری همان خویشان معنوی تو هستند. ما بی تو ناخوشیم، اگر تو خوشی ز ما:

[انسان‌های زنده‌شده به بی‌نهایت خدا همچون مولانا، به ما می‌گویند] که ما منتظریم شما از ذهن خارج شوید و به فضای یکتایی، نزد دیگر هشیاری‌های آزادشده از ذهن بیایید. چون ما بدون حضور شما ناخوش هستیم؛ اگرچه شما یاری ما را می‌گیرید و صرف چیز دیگری می‌کنید که در نتیجه حال من ذهنی‌تان خوب و خوش شود.

ای خواجه این ملالتِ تو زآهِ اَقْرِباست
 با هرکه جُفت گردی، آنت کند جدا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
 -ملالت: دلتنگی

ای خواجه این ملالتِ تو زآهِ اَقْرِباست:
 ای خواجه، این پژمردگی و این ملالت تو از آهِ خویشاوندان عشقی توست. آن‌ها می‌گویند باید همانیدگی‌هایت را
 رها کنی و پیش ما بیایی. [یعنی اگر شما همانیده شوی از خویشان عشقی‌ات جدا می‌شوی. آهِ آن‌ها نمی‌گذارد که
 تو با همانیدگی‌هایت خوش شوی.]
 با هرکه جُفت گردی، آنت کند جدا:
 با هر چیزی که همانیده و جفت شوی و از آن زندگی بخواهی خداوند آن چیز را از تو جدا می‌کند.

خاموش کن که همّت ایشان پی تو است
 تأثیر همّت است تصاریفِ ابتلا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰
 -تصاریف: جمع تصریف به معنی تغییر دادن و بالا و پایین کردن. تصاریفِ ابتلا یعنی انواع و اقسامِ ابتلائات،
 رویدادها

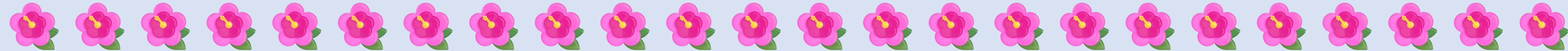
خاموش کن که همّت ایشان پی تو است:
 ذہنت را خاموش کن و فضا را باز کن کہ ارادہ و خواست خداوند ہمراہ تو و ہمت و ارادہ قضا یا فرستادگان
 قضا دنبال توست.
 تأثیرِ همّت است تصاریفِ ابتلا:
 تبدیل انسان براساس اتفاقاتی کہ زندگی لحظہ بہ لحظہ پیش می آورد، بہ خاطر تأثیرِ ہمتِ بزرگان یا خداوند و یا
 ارادہ قضاست.

نکته:

امتحان برای چیست؟ برای تبدیل هشیاری با همکاری و بیداری ما پیش می‌آید. این گونه که لحظه به لحظه با اراده خداوند اتفاق به وجود می‌آید تا ما فضا را باز کنیم و بدانیم اشکالمان چیست، آن را برطرف کنیم و تبدیل شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



A sunset over the ocean with a meteor streaking across the sky. The sun is low on the horizon, casting a warm orange glow. A bright meteor streaks from the upper right towards the center. The ocean is dark with some white foam from waves in the foreground.

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید

